**بسم الله الرحمن الرحيم**

**دليل نام گذاري اين سوره شريفه به « جاثيه » استعمال همين كلمه در آيه 29 است. هر سوره اي از سور قرآن از نظر علمي يا داستاني و يا از نظر حادثه يا استعمال الفاظ سمبلي دارد كه سوره به همان سمبل و شاخص نامگذاري ميشود. مانند داستان گاو بني اسرائيل در سوره « بقره » و يا داستان حضرت يوسف براي سوره مربوط به آن حضرت و كلمه «بناء عظيم» كه سمبل علمي در معرفي مولاعلي (ع) است در سوره «بناء» و همينطور سوره هاي ديگر.**

**در اين سوره شريفه خداوند متعال از روزي خبر ميدهد كه تمامي امتها بدون استثناء در برابر كار و فعاليت و قصور و تقصير خود به زانو در ميآيند و در برابر حوادثي كه ايجاد ميكنند زندگي خود را به تعطيل ميكشانند. خداوند تعالي در قرآن از چنين روزي كه همه امتها چه ضعيف و چه قوي در برابر اعمال خود بيچاره ميشوند و استيصال جهاني بوجود ميآيد خبر ميدهد. يكجا دنيا را به چاله اي تشبيه ميكند كه لبريز از بلا شده و ميفرمايد : اذا جاءت الطامّه الكبري ... يعني زمانيكه چاله زندگي مردم لبريز از بلا شود. و جاي ديگر زندگي را به كارواني تشبيه ميكند كه درمانده و معطل شده ، قدرت حركت ندارد. ميفرمايد : اذا العشار عطّلت ... زماني كه شتران تعطيل شوند ، كنايه از تعطيل كاروان زندگي بشر است زيرا در آن زمانها كاروانها به وسيله شتران ظاهر ميشده و حركت مي كرده است. انسانها هم مانند يك كاروان بسوي مقصد آخرتي در حركتند. چقدر خوب ميگويد حافظ شيرازي : كس ندانست كه منزلگه مقصود كجاست آنقدر هست كه بانگ جرسي ميآيد بشريت را به كارواني تشبيه ميكند كه در حركت است و صداي زنگ و دراي آن بگوش ميرسد و نميداند كه عاقبت به كجا ميرود. خداوند ميفرمايد روزي اين كاروان از حركت باز ميماند كه در بن بست زندگي قرار ميگيرد. در آيه اي از اين سوره هم ميفرمايد : و تري كل امهٍ جاثيه ... يعني خواهي ديد كه همه امتها و تمامي گروهها در برابر حوادث و مصائب به زانو در آمده اند و از حركت بازمانده اند و حديث مشهور از پيامبر اكرم هم اشاره ميكند كه فرمودند : كما ملئت ظلماً و جورا ... زمين از ظلم و جور لبريز ميشود.**

**خداوند تعالي زندگي را به به وزنه بسيار سنگيني كه از كوهها سنگين تر است تشبيه نموده و هركس را كه ادعا كند يا خيال كند كه ميتواند اين وزنه را بردارد به ميدان وزنه برداري دعوت ميكند. همه كس ادعا ميكنند كه ميتوانند بردارند و خدا هم ميدان ميدهد تا بيايند و خود را آزمايش كنند. به انسان ميگويد كه اي انسان چقدر تو جاهلي. تو ميخواهي وزنه اي را برداري كه آسمانها و زمينها و كوهها در برابر سنگيني آن به زانو درآمده اند و ترسيده اند آن را بدوش بگيرند امّا تو ظالم و جاهل كه مدعي حمل اين بار سنگين امانت شده اي بيا بردار و خود را آزمايش كن كه آيا ميتواني يا به زانو در ميآيي. اين وزنه همين زندگي بشريت است و بايد مشخص شود كه آيا انسان ميتواند زندگي خود را به ثمر برساند يا خداوند متعال به مردم ميدان ميدهد تا در انتهاي تلاش خود به بن بست برسد و كار خود را به خدا واگذار كند.**

**دليل اينكه خداوند تعالي به انسانها از نيك و بد فرصت ميدهد كه هر كس آنچه را صلاح خود ميداند انجام دهد پيدايش معرفت به بديها و خوبيها از طريق انجام اعمال بد و خوب است زيرا يكي از عوامل آموزنده كه سطح فكر انسانها را بالا ميبرد و به علم و معرفت ميرساند همين اعمال است خواه از نوع حسنات باشد يا از نوع سيئات. بعضي ها گمال ميكنند كه ظهور كفر و گناه و قتل و كشتار مربوط به اين است كه كفار ميدان زندگي را از خدا گرفته اند و خدا را از تصرف در امور عقب زده اند. خيال ميكنند خدا نميتواند از معصيتها و ظلم و ستم ها جلوگيري كند. اولين كساني كه يك چنين عقيده اي پيدا كردند يهوديان بودند كه گفتند : يدالله مغلوله .... يعني دست خدا بسته شده كاري از او ساخته نيست. كفار هم وقوع آنهمه جرمها و ظلم و ستم ها را دليل اين ميدانند كه عالم و آدم بي صاحب است. خدائي وجود ندارد زيرا اگر خدا هست چرا جلو اين ظلم و ستم را نمي گيرد مخصوصاً اينكه ظالمان پيغمبران را كه مأمور خدا هستند به قتل ميرسانند و خدا مانع آنها نمي شود. پس يا خدا نيست كه اينهمه فجايع واقع ميشود يا اگر هست عاجز است كه نميتواند جلوگيري كند. ائمه (ع) فرموده اند وقوع جرم و جنايتها به اين دليل نيست كه جنايتكاران بر خدا غلبه كرده اند و خدا را كنار زده اند بلكه به اين دليل است كه خدا به آنها فرصت و مهلت ميدهد تا به نتايج ظلم و جنايت خود برسند و ببينند كه با كفر و گناه چه مصيبتها براي خود ساخته اند. در اين موقع است كه در دو حال قرار ميگيرند كه هر دو حال مطلوب خدا و آموزنده بشريت است : يا از خط كفر و گناه برميگردند و توبه ميكنند ، كه خدا اين توبه را دوست دارد يا به كفر و گناه خود ادامه ميدهند تا در برابر اين جنايات و مفاسد به زانو درآيند و در جهنم خود حبس شوند.**

**پس براي پيدايش همين دو نتيجه و پيدايش عقل و معرفت در جامعه بشريت خداوند متعال به جنايتكاران و گناهكاران مهلت ميدهد و مانع كار و فعاليت آنها نميشود والّا بر آنها محيط و مسلط است.**

**فهرست مندرجات سوره جاثيه**

1. **شرح مختصري در تعريف حروف قرآن**
2. **آيات عظمت و قدرت خدا در آسمانها و زمين و در پيدايش انسانها وحيوانات و حوادث روزگار ( تا آيه 6)**
3. **تعريض به كفار كه چرا تسليم آيات خدا نميشوند و چون تسليم حق نميشوند هيچ سرمايه اي برايشان سود ندارد. ( تا آيه 11)**
4. **چگونه خداوند تمامي موجودات عالم را در زمين و آسمان دراختيار انسان قرار ميدهد و او را بر كائنات حاكم ميگرداند. ( تا آيه 13)**
5. **وظيفه اهل ايمان در برابر كفر و گناه و كفار و فاسقان. ( تا آيه 15)**
6. **اشاره به اختلافاتي كه بني اسرائيل بعد ازپيغمبران خود بوجود آوردند و دليل اين اختلافات (تا آيه 17)**
7. **دين مقدس اسلام در خط پيغمبران و از مكتب آنها تولد يافته و راه انبياء يكيست. (تا آيه 20)**
8. **هرگز اهل ايمان و عمل صالح با جنايتكاران و ستمكاران برابر نيستند بلكه تفاوت رواني و وجودي آنها مانند تفاوت بين زمين و آسمان است. (تا آيه 22)**
9. **چگونه خداوند متعال بر گوش و چشم و قلب كفار مهر ميزند كه ديگر قدرت فهميدن و دانستن از آنها سلب مي گردد و اثبات اينكه اين مهر زدن مانع ايمان آنها نمي شود. ( تا آيه 25)**
10. **اشاره به تكرار موت و حيات و اثبات اينكه بعد از بعثت و خروج از قبر به عالم آخرت ديگر موتي وجود ندارد. ( تا آيه 26 )**
11. **اشاره به ساعت قيامت و اثبات اينكه قيام امام زمان (عج) همان ساعت و قيامت است با استدلال به چند حديث از امام صادق (ع) ( تا آيه 28 )**
12. **خداوند متعال از اعمال و رفتار انسانها در اين زندگي دنيا نسخه برداري ميكند و همه را ثبت مينمايد و براساس آن انسانها را در معرض ثواب و عقاب قرار ميدهد. ( تا آيه 31 )**
13. **اثبات اينكه وعده خدا امام زمان (ع) است و روز قيام آن حضرت يوم الدين به حساب مي آيد. ( تا آيه 33 )**
14. **انسانها خدا را فراموش ميكنند و خدا هم آنها را فراموش ميكند و معني فراموشي خدا ( تا آيه 34 )**
15. **به انسانهاي كافر و منافق روز قيامت مهلت حرف زدن و سخن گفتن نمي دهند زيرا عذرشان عذر بدتر از گناه است. ( تا آيه 35 )**
16. **خداوند در ابتدا و انتهاي هر حادثه اي خواه از نوع نعمت و ثروت باشد يا از نوع عذاب و عقاب ، كلمه "حمد" را در ستايش خود بكار ميبرد و اثبات اينكه چگونه عذاب الهي مانند نعمتها حمد و ستايش لازم دارد.**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**1- خم 2- تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم 3- ان في السموات و الارض آيات للمؤمنين**

**حروف مفرده در قرآن كريم از مختصات قرآن است و نشانگر اين حقيقت است كه خداوند متعال تمامي علوم را از حروف تا كلمات دراختيار پيغمبر اكرم (ص) قرار داده است زيرا همه كتابها و تمامي آنچه ميخوانند و ميدانند و مينويسند در حروف و كلمات است. تنها ظرفي كه ميشود گفت از نظر حجم و ظرفيت بي نهايت است حروف است. حروف مبدأ كلمات ، و كلمات مبدأ سخنراني ها و نويسندگي ها و كتابها ميباشد. پس معني اينكه خداوند حروف را در قرآن ذكر نموده اينست كه علوم الهي در اين كتاب ختم شده و چيزي از علم خدا ناگفته نمانده است. به همين دليل قرآن خاتم الكتب ناميده شده و اسلام خاتمه الاديان و پيغمبر اكرم (ص) خاتم الانبياء و امام زمان (عج) خاتم الاوصياء شناخته شده اند. ختم به معني تكميل است. بعضي ها ختم را اينطور معني ميكنند كه اين علم يا اين كتاب به آخر رسيده و وقتي عمر انسان به آخر ميرسد ختم ميگيرند. ختم به معني تكميل است نه بمعني آخر شدن. مثلاً يك مؤسسه و ساختماني كه تكميل ميشود و هيچ عيب و نقصي در آن باقي نمي ماند ميگويند ختم كار و خاتمه كار. اين قرآن هم به كمك همين حروف ختم است ديگر خداوند متعال علمي ندارد كه در كتاب او ثبت نشده باشد و دليل آن همين حروف است زيرا كلمات به آخر ميرسد ولي حروف به آخر نمي رسد. خداوند به همين حروف اشاره ميكند و ميفرمايد اين حروف كتاب بينهايت خداوند متعال است كه بر اين پيغمبر نازل شده است. تنزيل الكتاب يعني خداوند علمي را كه در وجود خود ذخيره داشته نازل كرده و در اختيار بندگان خود گذاشته است و با تكرار دو كلمه : عزيز و حكيم ، نشان ميدهد كه علم الهي اوّلاً قابل تغيير نيست. تحت تأثير هيچ عاملي قرار نمي گيرد كه تغيير كند و ثانياً علم خدا حكمت است و خدا حكيم است. يعني آخرين علم و كاملترين علم. حكمت به كلمه اي ميگويند كه قابل تغيير نيست و اگر تغيير كند خراب ميشود ناقص ميشود. به همين دليل ميگويند قلم خدا خشك است. يعني غير از آنچه نوشته چيز ديگري نمي نويسد و نوشته هاي او تغيير نميكند. مولا امام حسين (ع) وقتي از مكّه بطرف كربلا حركت كردند و از شهادت خود خبر دادند فرمودند : حف القلم بما هو كائن ... و يا فرمودند : لامحيص عن يوم خطه بالقلم ... يعني اين شهادت من به قلم خدا نوشته شده و چاره اي جز انجام نوشته خدا نيست. نوشته خدا خشك است و تغيير نميكند. اگر همه كائنات و مخلوقات از خدا تقاضا كنند كه از اين شهادت صرفنظر شود مورد قبول نيست زيرا راه نجات امت اينست و راه را نميشود عوض كرد. يك چنين علمي كه قابل تغيير نيست و هر نوع تغييري مايه نقص آن ميشود "حكمت" مينامند و به خدائي كه چنين علمي دارد "حكيم " ميگويند.**

**و در آيات سوم تا ششم مظاهر قدرت و عظمت خود را در زمين و آسمان توضيح ميدهد و مردم را به اين آيات هدايت ميكند تا مبادا شك و شبهه از دايره حمايت و سرپرستي خدا خارج شوند. ميفرمايد : در آسمانها و زمينها براي اهل ايمان و تقوا اينهمه آيات قدرت و عظمت خلق شده است.**

**و همچنين در خلقت خودتان و آنچه جنبندگان كه در روي زمين پراكنده كرده ، براي مردمي كه يقين به قدرت خدا دارند آيت قدرت است.**

**و همچنين اختلاف شب و روز با يكديگر و آنچه از روزيها كه خداوند از آسمان نازل ميكند و با آن زمين را بعد از مرگ زنده ميكند ، هواها و بادها را براي پرورش شما ايجاد ميكند ، اينها همه براي خردمندان و عقلا آيت قدرت است.**

**اينها نشانه هاي عظمت خدااست كه براي تو به حق تلاوت ميشود و بعد از خدا و آيات قدرت او به چه حديثي و حادثه اي ميتوانند ايمان بياورند.**

**مطالب مندرج در اين آيات چند قسم است :**

**اول اينكه خداوند همه جا انسان را در برابر عالم قرار ميدهد و نشان ميدهد كه دو عالم آفريده است يكي انسان و ديگري جهان . مطلب دوم پيدايش روز و شب و تأويل روز و شب كه حالات مختلف انسانهاست. و آخرين مطلب اينست كه اگر مردم از مسير آفرينش عالم و آدم بوجود خدا پي نبرند و تسليم قدرت خدا نشوند ديگر هيچ كتابي و حادثه اي نميتواند آنها را هدايت كند.**

**در توضيح بحث او ميگوئيم خداوند متعال دو عالم آفريده ، يكي عالم كبير و ديگري عالم صغير. فلاسفه يونان ميگويند عالم صغير انسان است و عالم كبير ما سواي انسان. و انسان را از ما سواي خود كوچكتر دانسته اند. وليكن مولا اميرالمؤمنين (ع) در اشعار خود در تعريف انسان ميفرمايد : أتزعم انك جرم صغير و فيك انطوي العالم الاكبر مولا عليه السلام ميفرمايد انسان عالم كبير است و ما سواي انسان عالم صغير.**

**انسان گرچه با حجم بدن خود جزء كوچكي از اجزاء عالم است وليكن با محتواي وجودي خود كه علم و قدرت و حكمت است محيط به عالم آفرينش است و تمامي عوالم نقطه كوچكي در برابر انسان به حساب ميآيد. عالم به جاي خانه است و انسان به جاي صاحبخانه و صاحبخانه به مراتب از خانه بزرگتر است. ميفرمايد تو اي انسان خيال ميكني همين بدن كوچك هستي با اينكه عوالم بزرگ در گوشه طاقچه وجود تو قرار گرفته. پس انسان عالم كبير است. خداوند در طريق تكامل و ترقي انسان دو كتاب آفريده كه ميتوانيم اين دو كتاب را به جاي دو عالم بزرگ بشناسيم كه انسان بعد از گذشتن از اين دو عالم بزرگ به لقاء خدا ميرسد. عالم اول عالم طبيعت زمين و آسمان و هفت آسمان و زمين و آنچه بين آسمان و زمين است. اين عالم طبيعت كتاب ابتدائي انسان است كه در مقدمه حركت او قرار گرفته و عالم دوم كتاب وجود انسان ميباشد. انسان با دو سرمايه از عالم طبيعت بزرگتر است و با حجم بدن مساوي با تمام مخلوقات. او با روح و روحانيت برتر از تمامي مخلوقات ، و با علم و حكمت به حرم خدا راه پيدا ميكند و در برابر خداي خود قرار ميگيرد. بعد از عبور از اين دو عالم حالت لقاء اللهي به او دست ميدهد و معراجش به آخر ميرسد. لذا خداوند به ترتيب اول عالم خلقت را به نظر ما ميآورد و بعد وجود انسان را به نظر او جلوه ميدهد و سپس تسليم خدا شدن را.**

**آيات عظمت و قدرت خدا كه در وجود انسان نهفته است با آيات قدرت خدا در طبيعت خيلي فرق دارد. انسان از نظر خلقت بدن و ساختار وجود با ساير موجودات عالم خيلي تفاوت ندارد. تمامي حيوانات و نباتات مانند صنايع و ماشينهاي مختلفي هستند كه به صورتها و رنگهاي گوناگون از كارخانه در آمده اند. از نظر شكل و قواره مختلفند ولي از نظر قطعات و ساخت داخلي خيلي تفاوت ندارند. انسان و حيوان و گياه همينطورند. يك بوته كوچك و يا علف هرزه با يك چنار بزرگ تفاوت شكلي و صوري دارد وليكن تفاوت جنسي ندارد مانند خانه كوچك و بزرگ. انسان هم از نظر خلقت بدن مانند ساير حيوانات است.**

**پس برهان اينكه خداوند آدم را در برابر عالم قرار ميدهد و اسم انسان را به تنهائي ميبرد چيست؟ مثلاً خداوند آنجا كه به پيغمبرش ميگويد من قرآن را بر تو نازل كردم ، اين قرآن كه صدوچهارده سوره دارد شامل سوره "حمد" هم ميشود وليكن براي سوره حمد آيه اي جداگانه نازل ميكند. ميفرمايد من به تو سوره "حمد" و قرآن عظيم را دادم. سوره حمد را برابر با قرآن ميداند و ميگويد دو كتاب بر تو نازل كردم يكي قرآن و يكي هم سوره حمد. از اينجا معلوم ميشود كه سوره حمد يك كتاب مستقل است. جزء قرآن نيست بلكه يك قرآن جداگانه است و همينطور است. زيرا اگر بخواهيم سوره حمد را تفسير كنيم چندين برابر قرآن محتوا و معنا دارد كه تمامي آيات قرآن تفسيري از سوره حمد است. انسان هم در مقابل كائنات مانند سوره حمد در برابر قرآن است. يك عالم مستقل و جداگانه ميباشد.**

**در اينجا لازم است آيات مخصوصي كه در وجود انسان هست ولي در عالم نيست بررسي كنيم تا بدانيم چه نمونه هائي از عظمت و قدرت خداوند تعالي در وجود انسان بكار رفته است. خداوند همه جا انسان را برابر خود قرار ميدهد و نمونه وجود خود ميشناسد بين انسان و وجود خدا يك رابطه و ملازمه اي هست كه بين خدا و مخلوقات ديگر نيست. مثلاً گفته اند : من عرف نفسه فقد عرف ربه ... هركس خود را بشناسد خدا را هم شناخته است و نگفته اند هر كس دريا و صحرا را بشناسد يا حيوانات را بشناسد خدا را هم شناخته است. اين ملازمة شناسائي فقط بين انسان و خداوند متعال است نه بين موجودات ديگر با خداوند متعال. حتي فرشته ها هم نمونه وجود خدا نيستند. اينطور نيست كه اگر انسان روح يا فرشته را بشناسد خدا را هم شناخته است بلكه فرشته ها و موجودات ديگر در خدمت انسان قرار ميگيرند و خدا آنها را مأمور كرده كه انسان را سجده كنند و در اطاعت او باشند. در آيه نور هم خداوند متعال هريك از چهارده معصوم را بعنوان نمونه ذات خود معرفي ميكند و ميفرمايد هركس دوست دارد خدا را بشناسد اين الگوها و نمونه ها را بشناسد. پس موقعيتي كه خداوند متعال براي انسان قائل شده براي چيز ديگري قائل نشده و از همه بالاتر اينكه انسان را جانشين و خليفه خود ميداند.**

**بررسي ودايع وجودي انسان**

**فرق بين انسان و ساير مخلوقات از نظر دلالت بر ذات مقدس خداوند متعال اينست كه آنچه در زمين و آسمان از جمادات و نباتات و حيوانات و فرشتگان و نور و ظلمت و چيزهاي ديگري كه خلق شده همه آيت اللهي هستند و صنعتي هستند كه دلالت بر صانع ميكنند وليكن نمايشگر علم و قدرت خدا نيستند. وجود خدا را اثبات ميكنند وليكن علم و قدرت خدا را برابر انسان به نمايش نمي گذارند. امّا انسانها در خلقت خود نمونه ذات خدا هستند يعني خداوند از آثار ذاتي و وجودي خود نمونه هائي در وجود انسان قرار داده كه اين نمونه ها گرچه ضعيف و كوچكند ولي نمايشگر ذات و صفات ذاتي خدا هستند. ميتوانيم وجود انسان را به نمايشگاه صنايع و اجناس تجارتي تشبيه كنيم. صنعتگران و بازرگانان از آنچه در انبارها ذخيره دارند يا در كارخانه ها ساخته اند نمونه اي را در نمايشگاه حاضر ميكنند تا با اين نمونه ها به مشتريان بفهمانند كه چه سرمايه ها و ذخايري دارند. آن نمونه ها گرچه كوچك است امّا ميگويند : مشت نمونه خروار است. وجود انسان چنين است. خداوند از آنچه در انبار وجود خود ذخيره دارد نمونه اي در وجود انسان قرار داده كه اگر انسان آنها را بشناسد مانند اينست كه خدا را ديده و از نزديك او را شناخته است. از آن نمونه ها يكي علم انسان است. انسان علاوه بر آنچه ساير مخلوقات دارند داراي علم است. هم خود را ميشناسد و هم مخلوقات ديگري را كه در آسمان و زمين هستند و مخلوقات ديگر چنين علمي ندارند حيوانات مي چرند و ميخورند وليكن نمي دانند. اگر از آنها بپرسي چه ميخوري و چكار ميكني و چه هستي گوسفندي يا شتر ، جوابي ندارد و خود را نميشناسد. روشنائي روز را مي بيند و نميداند چيست تاريكي را هم همينطور. فقط انسان است كه خود را ميشناسد و افراد و انواع را ، و براي هرچيز شناسنامه اي صادر ميكند. لذا مانند خدا ميگويد و ميشوند و ميداند و كتاب مينويسد و صنايعي ميسازد. خدا گونه ميداند و ميتواند. و ديگر نمونه اي كه در وجود انسان ذخيره شده اراده و اختيار اوست. انسان بر كارها مجبور نيست و كسي نميتواند او را مجبور كند. اراده و آزادي دارد تا جائي كه حتي در برابر خدا ميايستد و با خدا مقابله ميكند مخالفت و جنگ و دعوا براه انداخته و حق خود را از خدا مطالبه ميكند. گوئي خداي ديگريست كه برابر خدا ايستاده ، گاهي اطاعت ميكند و گاهي معصيت و خداوند گاهي از اين انسانها شكايت ميكند كه چرا بي انصافند و با خداي خود مبارزه و معارضه دارند. با همين اراده و اختيار است كه انسان خود را مالك همه كائنات ميداند تا جائي كه حاضر نيست مملوك خداي خود باشد ، مگر كساني كه اهل ايمان و معرفتند. مولا اميرالمؤمنين (ع) عرضه ميدارد : پروردگارا من تو را به آزادي اطاعت ميكنم نه به طمع و بردگي. از اين نظر تو را سجده ميكنم كه تو را به اهليت مي شناسم ، شايسته اي كه معبود من و خداي من باشي و من هم بنده تو باشم. اين ادعاها و بگومگوها كه انسان در برابر كائنات دارد همه و همه نتيجه اراده و اختيار اوست كه خداوند نمونه اي از اراده و اختيار خود را در وجود انسان به وديعه گذاشته است.**

**پيدايش اين نمونه ها در وجود انسان در ابتداي خلقت مانند بذري است كه در زمين كاشته شده و در آينده بايستي پرورش پيدا كند تا بصورت درختي بسيار تنومند و پُر ثمر درآيد چنان درختي كه خداوند در قرآن تعريف ميكند و ميفرمايد : اصلها ثابت و فرعها في السماء... ريشه آن درخت در زمين ثابت و استوار است و شاخه هاي آن فضاي آسمان را فرا ميگيرد. يكي از آن بذرها اراده و اختيار است. اراده انسان كوچك مانند خودش كوچك است و اراده انسان بزرگ بزرگ است. بايستي اراده خود را با اراده خدا و ائمه اطهار (ع) قياس كنيم ببينيم شجره اراده ما تا كجا قد كشيده و شجره اراده آنها تا كجاست. در اين مقايسه خواهيم فهميد كه بذر كوچكي هستيم كه تازه جوانه زده و سر از خاك طبيعت بيرون آورده است. انسانهاي مؤمن كساني هستند كه نهال ايمان آنها شاخ و برگي درآورده و از طبيعت زندگي دنيا به ماوراء طبيعت سركشيده در انتظار لطف خداست تا آنرا به ثمر برساند ، و انسانهاي فاقد ايمان بذر و نهالي هستند كه هنوز جوانه نزده اند، از طبيعت آب و هوا سر نكشيده به فضاي ستارگان وارد نشده اند آنها در ترقيات خود مانند نهالي هستند كه فقط در دل خاك به دور خود مي پيچد ، شاخه ها در پي ريشه ها و ريشه ها در پي شاخه ها و از دل خاك خارج نشده اند. حجم بزرگي تشكيل داده اند ولي فقط در دل خاك وليكن انسانهاي مؤمن از دل خاك سركشيده بسوي آسمان حركت ميكنند برف و باران به موقع آنها را فرا ميگيرد و آب و هوا آنها را ميپروراند تا روزي كه به ثمرات ايمان كه علم و حكمت برسند و مفهوم زندگي دنيا و آخرت و حشر با اولياء خدا را بدانند و با اهل بهشت سنخيّت و جنسيّت پيدا كنند و در آينده زينت باغ بهشت باشند. درست نهال وجود انسانها يا سر به پائين بطرف اسفل حركت ميكنند و رشد پيدا ميكنند يا سر به بالا بطرف اعلا. طبقه اي از آنها به اسفل السافلين و طبقه ديگر به اعلي عليين و ثمرات وجودي آنها از كلامشان و اعمال و قيافه نورانيشان واضح و آشكار است.**

**مطلب ديگر در اين چند آيه ، اختلاف شبانه روز و روزهايي است كه خداوند نازل ميكند و پيدايش باد و طوفان در دو جهت ، معاني ظاهري و باطني دارند. خداوند اين آيات را دليل عظمت خود ميداند و نشان ميدهد كه اوست كه شبانه روز را بوجود ميآورد. طبيعيون و كفار ميگويند كه اين عالم طبيعت مانند ساعت خودكار است كه يا از ابتدا خدائي نبوده كه يك چنين نظامي بوجود آورد يا اگر بوده عالم خلقت را مانند ساعت كوك و مجهز كرده و آنرا بحال خود واگذار كرده است. براين اساس ميگويند يا مخلوقات به تصادف و اتفاق پيدا شده يا اگر خدائي داشته بعد از خلقت ابتدائي ديگر احتياج به خدا ندارد طبيعيون و ماديّون حرف اول را ميگويند كه هرچه هست به تصادف پيدا شده و خودبخود بوجود آمده و امّا يهوديها حرف دوم را ميگويند كه خدا بوده امّا بعد از خلقت ابتدائي بيكار نشسته و استراحت ميكند و يا كارهاي عالم از اختيار خدا خارج شده و ديگر نميتواند جلو حوادث را بگيرد. گفتند : يدالله مغلوله ... وليكن هر دو طايفه يك جور عقيده دارند كه عالم و آدم را مستغني از خدا ميدانند و ميگويند يا از دست خدا كاري ساخته نيست يا اگر هست كاري انجام نميدهد و براين اساس ايراد ميگيرند بر كساني كه فكر ميكنند مقدرات عالم و آدم بدست خداست يا انتظار دارند كه با خواندن دعاها و انجام عبادتها خداوند مقدرات را عوض كند و انسانها را از عذابها و بدبختي ها برهاند. ميگويند آنها ساده لوحند كه اينطور خيال ميكنند. دليل اين افراد همين تصادفهائي است كه در طبيعت رخ ميدهد مثل زلزله ها و سيل و طوفان و مرگ و مرضها و يا جنگهائي كه بين انسانها واقع ميشود و يكديگر را قتل عام ميكنند. ميگويند اگر خدا هست و كاري از دست او ساخته است چرا از اين حوادث و تصادفات جلوگيري نميكند.**

**در جواب آنها ميگوئيم اولاً آيا شما ميتوانيد حادثه اي يا مخلوقي را پيدا كنيد كه بدون عامل و خودبخود پيدا شده باشد؟ پيدايش يك مخلوق يا يك حادثه بدون عامل محال و ممتنع است. ما قطعه يخي را به شما مي دهيم و از شما ميخواهيم بدون استفاده از حرارت يا عامل ذوب كننده ديگري آنرا آب كنيد. مثلاً‌ در يخچال هاي كره زمين شما قطعه يخي را تبديل به آب كنيد يا در قسمتهاي معتدل زمين كاسه آبي را تبديل به يخ نمائيد. تا ابد محال است مگر اينكه كسي تصميم بگيرد اين كار را انجام دهد يا حرارتي در كار باشد كه يخ را ذوب كند يا حرارت را از آب بگيرد تا آب تبديل به يخ شود. هر نوع تغييري در عالم خواه ساده و كوچك باشد مانند تبديل آب به يخ و بالعكس ، يا تغييرات بزرگ مانند پيدايش نباتات و حيوانات و پيدايش شبانه روز و باد و طوفان ، به سه عامل نيازمند است كه بدون اين سه عامل پيدايش آن محال است. اول : عامل تغيير دهنده يعني كسي يا چيزي كه ميخواهد آن حادثه بوجود آيد مانند انسان كه تغييراتي در زندگي ايجاد ميكند يا عوامل ديگر.**

**دوم : آن چيزي كه ميخواهد تغيير كند. مثلاً فضاي تاريك كه ميخواهد روشن گردد و يا فضاي روشن كه تاريك شود.**

**سوم : چيزي كه مايه تغيير ميشود كه اگر نباشد تغيير قابل ظهور نيست مانند روشنائي براي برطرف كردن تاريكي و يا حرارت براي برطرف كردن سرما و بالعكس.**

**شما طبيعيون در حوادث و صنايع انساني يا طبيعي اگر توانستيد بدون دخالت اين سه عامل چيزي پيدا كنيد يا صنعتي و حادثه اي بوجود آوريد بياييد حرف خود را به كرسي بنشانيد. اين گوي و اين ميدان .**

**هرگز بدون عامل تغييردهنده تغييري پيدا نمي شود.**

**و امّا حرف يهوديان كه ميگويند خداوند متعال عوامل طبيعت را مجهز به آفرينندگي نموده و سپس آن را بحال خود واگذار كرده ، وعده اي ميگويند حوادث عالم از اختيار خدا بيرون است و خدا نميتواند جلو آن را بگيرد و ميگويند خداوند عالم را با عواملي كه دارد به خود واگذار كرده و مانند ماشين خودكار مي آفريند و تحويل ميدهد.**

**به آنها ميگوئيم اولاً شما كجا بوديد و كجا ديديد كه خداوند عالم را مجهز كرد و بحال خود واگذار نمود و اكنون استراحت ميكند ، يا اينكه حوادث و مظالم از اختيار خدا خارج شده است. اين حرفها را كسي ميگويد كه خدا را ببيند كه درحال استراحت است يا به ماهيت عالم آگاهي داشته باشد. شما آنقدر از خدا فاصله داريد كه خداوند به بهترين و كاملترين فرد شما بني اسرائيل كه حضرت موسي (ع) پيامبر شماست فرمود تو استعداد ديدن خدا را نداري چرا تقاضاي رؤيت ميكني. درصورتي كه يك چنان پيغمبر بزرگواري استعداد ديدن خدا را ندارد شما چطور ادعا ميكنيد ، كه خدا استراحت ميكند يا حوادث عالم از اختيار او خارج شده است؟ ديگر اينكه اگر عالم مانند ماشين كوكي خودكار است بايستي طبيعت كره زمين و گردش سال و ماه و حوادث طبيعت همه جا يكجور و يكنواخت باشد مثل كارهاي ماشيني . مثلاً ماشين چاپ ميليونها صفحه را يكنواخت چاپ ميكند و كلمه اي را پس و پيش نميكند. اگر طبيعت خودكار است در هرجاي كره زمين كه از آغاز در روز معين و ساعت معيني برف و باران باريده ظرف ميليونها سال نيز همانجا و در همان زمان بايستي برف و باران ببارد و يا حرارت و برودت در هر شهر و مملكتي در روزهاي معين بايستي يكنواخت باشد. در حاليكه ما هيچ جاي كره زمين يكچنين حالت يكنواختي پيدا نمي كنيم. يك سال باران فراوان ميبارد و سال ديگر همانجا خشكسالي و قحطي ميشود به حدي اين وضعيت طبيعي متحول است كه يك بوته گياه و يك درخت نيز هميشه يكنواخت برگ و بار نميدهد و نميرويد. همه جا و هر زمان حادثه هاي تازه پيدا ميشود. درست مانند اعمال و افكار انسانها كه يك روز فرزند خود را ميبوسند و روز ديگر او را تنبيه ميكنند و روز ديگر به كيفيتي ديگر او را تربيت ميكنند. عالم طبيعت نيز كه اسباب و ابزار دست خداوند متعال است هر روز به كيفيتي خود را نمايش ميدهد تا جائي كه حتي مقدار ريزش برف و باران در دو لحظه زمين يكنواخت نيست. پس كساني كه ميگويند عالم مانند ماشين كوكي خودكار فعاليت ميكند خيلي زياد در اشتباهند. بلكه كارها به مشيّت است. خداوند متعال در هر آن با هر انساني سروكاري دارد و عمل مخصوصي را اراده ميكند. درست مانند ساختماني كه دراختيار مهندس است و هر روز آن را به شكلي بالاتر يا پائين تر ميبرد. پس يهودياني كه چنين عقيده اي دارند مستحق همان نفرين خدا هستند كه فرموده : غُلّت ايديهم و لعُنوا ... دست خودشان بسته باد و ملعون خدا هستند كه يك چنين افكار غلطي را بخود يا ديگران القاء كرده اند و در نتيجه رابطه خود را و پيروانشان را از خدا قطع نمودند و دعا و خواهش از خداوند متعال را غلط دانستند و خيال كردند عبادتها و دعاها در مقدرات انسان تأثير نميگذارد و هركس شقي باشد نميتواند سعيد شود و هركس سعيد است نميتواند شقي شود. با اينكه خداوند متعال ميفرمايد دائم در انتظار دعا و نيايش بندگانم هستم تا خواهش آنها را اجابت نمايم. ميفرمايد : قل لايعبوأ بكم ربي لولا دعاؤكم ... به مردم بگو اگر شما از خدا چيزي نخواهيد خدا هم به شما اعتنا نميكند. و در آيه ديگر ميفرمايد متكبران كساني هستند كه در خانه خدا نميروند و از خدا خواهش و تقاضائي ندارند و در برابر او خاضع و خاشع نميشوند. با اين حساب فرضيه طبيعيون و يهوديان احمقانه و غلط است بلكه هر حادثه اي واقع شود به اراده خدا واقع شده است. در انتهاي اين چند آيه شريفه در آيه ششم خداوند متعرض كساني ميشود كه منكر آيات خدا ميشوند و اين براهين الهي را ناديده ميگيرند. ابتدا ميفرمايد اينها كه براي شما خوانديم آيات خداست. مردم بعد از اين آيات و بعد از تجلي خدا در اين آيات به چه حديث و داستاني ايمان ميآورند از آيه هفتم تا دهم ميفرمايد : واي بحال كساني كه دروغ زننده و گناهكارند. آيات خدا براي آنها قرائت ميشود پس از آن بجاي تسليم تكبر آنها را فرا ميگيرد و به گناه خود اصرار ميكنند گوئي اين آيات را نشنيده اند. به آنها مژدگاني بده كه در اين خط اصرار و تكرار گناه با عذاب دردناكي روبرو ميشوند. كساني هستند كه اگر هم به آيتي از آيات ما مانند معجزات روبرو شدند به مسخره ميگيرند. نميدانند در برابر اين مسخره و استهزاء چگونه خودشان عاقبت خوار و ذليل ميشوند و در پي آن خواري و ذلّت آتش جهنم آنها را فرا ميگيرد و ديگر نميتوانند از مال و ثروت و قدرت و رهبران و پيشوايان خود استفاده كنند و تا ابد گرفتار عذاب بزرگ الهي ميشوند.**

**مطالب قابل توجه در اين چند آيه يكي تفاوت بين دليل و برهان است و ديگر اينكه خداوند تعالي در آيه هفتم سران كفر و گناه را از نظر رواني معرفي ميكند كه دليل خلود آنها را در جهنم با اين تعريف بيان ميدارد.**

**راجع به بحث اوّل ، مي بينيم خداوند اين قرآن را جلوه ذاتي خود ميداند و اينطور نشان ميدهد كه بوسيله قرآن در افكار مردم تجلي نموده است. مثل اينست كه خود را به مردم نشان ميدهد و مردم با اينكه او را مي بينند منكر قدرت و عظمت او ميشوند زيرا در آيه ششم ميفرمايد : شما بعد از خدا و آيات او به چه حديثي يا حادثه اي ايمان مي آوريد : فبايّ حديث بعد الله و آياته يؤمنون ... نشان ميدهد كه مخلوقات و معجزات نشانه هاي قدرت و عظمت خداوند متعال است صنايعي است كه دلالت بر صانع ميكند و اين دلالت قابل انكار نيست مخلوقات عالم دليلند يعني هدايتگر به وجود خداوند هستند و خداوند مدلول اين آيات است. دليل از مدلول قابل انفكاك نيست. نميشود كاري كرد كه آثار دلالت بر مؤثر نكند. هركس ردپائي ببيند پي بوجود كسي ميبرد كه از آنجا عبور كرده است. كسانيكه ميگويند بنا را قبول داريم ولي باني آن را قبول نداريم زورگوياني هستند كه چاره اي جز آتش جهنم براي علاج آنها نيست بنابراين تمامي موجودات دليل وجود خدا هستند. وليكن قرآن جلوه ذاتي خداست. البته قرآن با جلد قرآن و عبارتهاي آن فرق دارد. جلد و عبارت قرآن صنعت خداوند متعال است وليكن معاني قرآن جلوه ذات خداست. مثلاً شما وقتي با كسي حرف ميزنيد خواه روبروي او باشيد و او را ببينيد يا فقط سخن او را از طريق وسيله اي بشنويد ، فرق ندارد و در هر حال شك نمي كنيد كه با چه شخصي صحبت كرده ايد و سخنان چه كسي را شنيده ايد. نميگوئيد من با شخصي صحبت كردم ولي تا خودش را نبينم او را و سخنانش را قبول ندارم. به شما ميگويند شما كه با اين حرف زدن تا اعماق وجود گوينده راه يافته ايد و از زبان خودش كلماتش را شنيده ايد باز هم شك داريد؟ خداوند با گفتن آيات قرآن اسرار ذاتي خودش را در اختيار انسان ميگذارد و بخودي خود بدون واسطه در برابر انسان تجلي ميكند با همه اينها انسان سخنان خدا را كه از زبان خود خدا مي شنود ناديده ميگيرد و ميگويد نديدم و نشنيدم. لذا مولا علي (ع) ميفرمايد : ان الله تجلي لكم في كتابه ... خداوند در اين قرآن خود را جلوه داده است. يك چنين نمايشي را كه انسان با آن نمايش ذات و وجود كسي را مي بيند و ميداند برهان مي گويند و اگر صنعت او را ببيند و خودش را نبيند آن صنعت را دليل مينامند. خداوند**

**ميفرمايد قرآن برهان خداست نه اينكه دليل وجود خدا باشد يعني خداوند در قرآن خود را نشان ميدهد نه آثار وجودي خود را خلايق اثر وجودي خداست وليكن قرآن تجلي ذات خداست. مانند كسي كه با شما حرف ميزند هرچند ديده نشود. به همين مناسبت در آيات هشتم و نهم به شدت كساني را كه آيات قرآن را ميشنوند و بيش از بيش تكبر آنها را فرا ميگيرد تعقيب ميكند و آنها را با كلماتي از نوع مبالغه و صفت مشبهّه تعريف ميكند و بعنوان مجرم بالفطره و يا جرثومه گناه ، با كلمه " افّاك" از (افك) و شرك و دروغ و كلمه "ايثم" از (اثم) معرفي ميكند و نشان ميدهد كه فطرت آنها در اثر كفر و گناه عوض شده و از نظر رواني خواص انساني خود را از دست داده و جنسيّت حيواني خود را در جنگ و مبارزه با خدا و حقيقت تقويت نموده اند و جنسيّت كفر و گناه پيدا كرده اند. آنها يك در ميليون هم احتمال نمي دهند كه دين و كتاب خدا حق باشد بلكه صددرصد آنها را افسانه ميدانند و با تمام قدرت با آن ميجنگند و اگر بتوانند تمام آثار ديني و الهي را از روي زمين برميدارند و از آن جمله اهل ايمان و تقوا را نابود ميكنند. در انتهاي آيه به آنها مژده عذاب ميدهد. اين مژده دادن به عذاب از عجايب جملاتي است كه غالباً در قرآن كريم بكار ميرود و ميفرمايد كفار را به عذاب جهنم بشارت بده. با اينكه كلمات بشارت در وعده هاي بهشتي خدا بكار ميرود نه در عذابهاي جهنم. به كسي مژده ميدهند كه خيري برايش مقدر شده و نعمتي از نعمتهاي خدا در انتظارش باشد. ميگويند مژده دهيد كه صاحب فرزندي شده يا موفقيت ديگري به او رسيده و نمي گويند مژده دهيد كه خانه شما آتش گرفته يا زلزله بوجود آمده و امثال آن. مژدگاني در مورد پيشامدهاي خير از نوع نعمت و بركت است وليكن خداوند تعالي در اين آيات به كفار ميگويد بشارت باد شما را به جهنم به عذاب و به زقّوم و عذابهاي ديگر . بعضي اين نوع بشارتها را به اينصورت توجيه ميكنند كه خداوند ميخواهد آنها را مسخره كند ، كه البته آنها مستحق استهزاء خدا و اولياء خدا هستند. خداوند تعالي در آيه اي از سوره بقره ميفرمايد همانطور كه كفار پيغمبران و مؤمنان را به خاطر دعوت به دين و فضيلت مسخره ميكنند ، خدا هم آنها را مسخره ميكند و به سمت عذاب كوركورانه ميبرد : الله يستهزء بهم و يمدّهم في طغيانهم يعمهون ... وليكن اين آيات لطيفه ديگري دارد كه غالباً از افكار پنهان است. آن لطيفه اينست كه كفار در مسير زندگي از راه كسب قدرت و جلب ثروت و نعمت با عذاب جهنم روبرو ميشوند. آنها مانند دزدي هستند كه در دزدي موفق شده با ذوق و شوق تمام ميگويد شانس آوردم و موفق شدم كه صاحبخانه را كشتم و ثروتش را غارت كردم. او چنان از موفقيت خود در دزدي و قتل و غارت دم ميزند و چنان مغرور شده كه گوئي خداوند متعال به او بشارت داده كه تو در دزدي موفق ميشوي و او هم موفق شده. امّا اين خوشحالي ، بشارت به عذاب و مجازات است نه مژدگاني به ثروت و نعمت. فردا او را محاكمه ميكنند و در برابر دزدي و غارتش او را اعدام ميكنند. پس آن خوشحالي يك مژدگاني كاذب بود حال كفار به اينصورت است كه اينهمه ذوق و شوق دارند كه اتم را شكافته و بمب هسته اي ساخته اند و با آن ميليونها نفر را سوزانده و اينهمه قتل و غارت كرده و به عقيده خود متمدن و قدرتمند شده اند امّا نميدانند كه اين ذوق و شوق آنها در مقدمه عذاب جهنم است. فردا در حكومت امام زمان (عج) قرار ميگيرند و تمام اين آتشها و انفجارات هسته اي به خودشان برميگردد. مجبور ميشوند در شرايط ميليونها درجه حرارت زنده باشند و زندگي كنند. پس اين بشارتها در مقدمه موفقيت آنها در جهنم سازي است.**

**الحمدلله اولاً و آخراً و اناالعبد**

**محمدعلي صالح غفاري**